

بازخوانی کارنامه علمی و جهت‌گیری سیاسی سلطان سلیم عثمانی

فرزانه شریفی^۱، شهناز کریم‌زاده سورشجانی^۲

چکیده

خلافت عثمانی یکی از ادوار مهم و تأثیرگذار در گذشته تاریخی جهان اسلام است که با وجود بحث و بررسی‌های گسترده درباره آن به دلیل اهمیت این دوره، همچنان جای بحث و بررسی تفصیلی‌تر از زوایای مختلف خالی است. حیطه علمکرد چهره‌های شاخص سلاطین عثمانی مسئله‌ای است که می‌تواند در شفاف‌سازی سمت‌وسوی سیاستگذاری‌های این حاکمیت نقش مؤثری داشته باشد. از جمله چنین شخصیت‌هایی سلطان سلیم یکم، نهمین پادشاه عثمانی است که پس از کودتا علیه پدرش به قدرت رسید. نوشتار حاضر با روش توصیفی-تحلیلی سیر قدرت‌گیری سلیم عثمانی و اقدامات غیر عادی ایشان در راستای تثبیت قدرت خود و تلاش او برای تغییر زاویه سیاست خارجی خلافت عثمانی به سوی شرق و جهان اسلام را توصیف نموده است. رویکردی که تاریخ ایران و مناطق غربی جهان اسلام مانند مصر و شام را نیز متأثر ساخت و در اوراق تاریخ اسلام جنگ‌های داخلی مانند جنگ چالدران با سلطان اسماعیل صفوی و نبرد مرج دابق با ممالیک را رقم زد و موازنه قدرت در جهان اسلام را متحول نمود.

واژگان کلیدی: خلافت عثمانی، سلطان سلیم، بینی چری‌ها، شاه اسماعیل صفوی، نبرد چالدران.

^۱. دانشجوی کارشناسی تاریخ اسلام از کشور افغانستان، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.

^۲. مدیر گروه و دکترای تاریخ اسلام، عضو هیئت علمی، مجمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی العالمیه قم، ایران.

۱. مقدمه

سلیم عثمانی فرزند بایزید دوم و نواده محمد فاتح بود که در سال ۸۷۵ هـ.ق در آماسیه به دنیا آمد. در زمان پدرش والی طرابوزان بود. (اوزون چارشلی، بی تا، ۲/۲۵۵) در منابع در توصیف او آمده است: «مردی درشت هیکل با ظاهری خشن و خلق و خویی درنده، با چشمانی آتشین و رنگ روویی وبا زده. او احترام اندکی برای زندگی انسان ها قائل بود. حکایت های قساوت های آنی او فراوان است» (کین راس، ۱۳۷۳، ص ۱۸۰). سفیر ونдіک درمورد او این گونه می گوید: «این پادشاه با چهره سرخ مشتعل، یک قساوت و بی رحمی وحشت انگیزی وانمود می کند. منظر او قلوب را متنفر ساخته، مجذوب نمی نماید» (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۲/۸۱۰). در جای دیگر می گوید: «سلطان سلیم دیوانه ترین مردم و همواره در خیال جنگ و فراهم آوردن اسباب جنگ است» (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۲/۸۱۰). او به لذایذ سفره و حرم توجهی نداشت و حرکت و شکار را دوست می داشت، روزها را در به کار بردن اسلحه و تعقیب حیوانات وحشی به کار می برد و شبها را اغلب به خواندن تاریخ و حکایات منظومه به ویژه به زبان فارسی مشغول بود (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۲/۸۱۲). از جمله مورخین عثمانی به نام جنابی در مورد او می گوید: «سلیم طویل القامه و دارای یک خیالات جسورانه و صاحب عزم و فراست بود. طبع شعر هم داشت، اما بسیار تندخو و بی رحم و ظالم و خونریز بود. اوقات خود را همیشه صرف کارهای دولت و انتظام دولت می نمود، هر روز در یک لباس در بین مردم می آمد و از اسرار خلائق اطلاع پیدا می کرد» (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۲/۸۱۰).

۲. اوضاع داخلی عثمانی زمان قدرت گیری سلیم

۲-۱. رشد و گسترش صوفیگری در آناتولی

بعد از قدرت یابی شاه اسماعیل صفوی در ایران، او سعی کرد نفوذ صفویان را در قلمرو عثمانی در آناتولی شرقی بگستراند. در پی این مقصود او صدها تن از مبلغانی را که به خوبی می توانستند پیام او را در میان عشایر نشر دهند به منطقه اعزام کرد. عثمانی ها این پیام مذهبی غیر رسمی را به معنای تهدید سیاسی تعبیر کردند و با همین استنتاج بود که علیه صفویه وارد عمل شدند.

(جی‌شاه، ۱۳۷۰، ۱۴۵/۱) هواداران صفوی و مریدان شیخ صفی در خاک آناتولی اقوامی بودند که در زمان حمله تیمور در خاک عثمانی ساکن بودند و توسط او اسیر شدند و شیخ صفی باعث آزادی آنان شد. به همین دلیل به شیخ صفی و فرزندانش علاقمند بودند و حتی شاه اسماعیل چهارده ساله با کمک برخی از آنها توانسته بود به منطقه شروان حمله کند و شروانشاه را به قصاب پدرش، حیدر و پدر بزرگش، جنید، به قتل رساند (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۷۵۳/۱).

لازم به ذکر است که مشرب صفویه در قرن اول دولت عثمانی سه سلسله از درویش یعنی، نقش‌بندی، سعدی و بکناشی در قلمرو عثمانی بودند، ولی در قرن دوم این دولت، شش سلسله دیگر از درویش در این مملکت ایجاد شد و آنها سلسله‌های خلوتی، زینی، بابایی، بیرامی، اشرسی و بکری بودند. (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۷۸۲/۱) چون این درویش با مرام صوفی‌گری طرفدار خاندان صفوی بودند، همین ترس از افزایش آنها در جهت‌گیری موضع تند عثمانی‌ها در قبال صفوی‌ها تأثیر داشت. علاوه بر آن در زمان بایزید، پدر سلیم، هم تبلیغات شاه اسماعیل در منطقه نفوذ عثمانی، رشد و گسترش زیادی پیدا کرده بود و عثمانی‌ها این اقدامات را نه تنها تهدید نظامی برای خود می‌دانستند بلکه از این روی که پیام این تبلیغات، مبارزه اساسی با عقاید رسمی بود به شدت با این تبلیغات در خاک خود مشکل داشتند (استانفورد، ۱۳۷۰، ۱۴۵/۱)، اما برخلاف آن زمانی که شاه اسماعیل در زمان بایزید دوم، پدر سلیم، اقدام به فرستادن مبلغان به خاک آناتولی کرد او علاقه‌ایی به جنگ با شاه اسماعیل نداشت و دلیل این امر تمایل شخصی او به پیام عرفانی مبلغان صفوی و حتی امکان اجتناب از جنگ بود؛ زیرا بایزید با تمایلات عرفانی‌اش، تمایلات نسبی به اصول فلسفی صوفی‌گری داشت، اما هنگامی که از آن به‌عنوان حربه خرابکاری سیاسی توسط پادشاه بیگانه در محدوده مرزهای خود او استفاده شد، مجبور به مردود شمردنش گردید (کین راس، ۱۳۷۳، ص ۱۷۴). یا اینکه ناشی از این می‌شد که بایزید بیمناک بود، پیام صفویان بسیاری از افراد لشکرش را اغواء کند. به همین دلیل عکس‌العمل ابتدایی او در مقابل اقدامات شاه اسماعیل صفوی ارسال مراسلاتی برای متقاعد کردن او برای دست برداشتن از عقاید بدعت‌آمیز بود. اما شاه اسماعیل در مقابل این اقدام بایزید به تصرف بغداد و بسیاری از مناطق

غربی ایران مبادرت نمود و به قتل عام وسیع مسلمانان سنی و تخریب مقابر و مساجد اهل سنت پرداخت. در مقابل، بایزید خواستار متوقف شدن این اقدامات بود و از ممالیک هم کمک خواست، ولی برای جلب همکاری آنها توفیق چندانی نیافت و تنها پاسخ سلاطین مملوک به تقاضای بایزید این بود که به امرای خود در حلب دستور دادند در صورت ورود نیروهای صفویه به کلیکیه در مقابل چنین اعمالی مقاومت کنند (جی شاو، ۱۳۷۰، ۱۴۶/۲).

در قیامی که در سال ۹۱۷ هـ.ق یکی از خاندان صفوی به نام شاهقلی در آنتالیا در جنوب غرب آنتولی به راه انداخته بود، هزاران سرباز عثمانی که برای سرکوب این قیام اعزام شده بودند به این قیام جلب شدند. شاهقلی که خود را خلیفه (یعنی، جانشین اسماعیل) می خواند، مبلغان خود را به اطراف آنتولی اعزام کرد، برخی از افراد افراطی تر این گروه، رهبر خود را مهدی، فرستاده خدا برای نجات انسان ها، شخص پیامبر ﷺ و حتی خدا می دانستند. (جی شاو، ۱۳۷۰، ۱۴۶/۱)، اما عثمانی ها او را از جمله یاغیان و متمردان شمرده، شیطان قلی لغب دادند (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۷۷۱/۱).

به دلیل رقابت دوتن از فرزندان بایزید در امر ولایتعهدی، سپاه عثمانی در مقابل تحرکات شاهقلی شکست خوردند و او توانست از قرامان به سوی شمال حرکت کند و آنتولی مرکزی را مورد تاخت و تاز قرار دهد و شکست دیگری در سال ۹۱۷ هـ.ق در نزدیکی الاشهر به سپاه عثمانی وارد آورد و در نهایت بایزید، سپاه هشت هزار نفری به فرماندهی صدر اعظم خود، حمید علی پاشا و همکاری احمد، فرزند خود، در سال ۹۱۷ هـ.ق به جنگ شاهقلی فرستاد (جی شاو، ۱۳۷۰، ۱۴۶/۱). هامر، سپاه سلطان بایزید در این جنگ را هفت هزار نفر متشکل از سه هزار چریک و چهار هزار عزب معرفی کرده است (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۷۷۳/۱). اعزام این شمار زیاد سپاهیان نشان قدرت گیری این حرکت در خاک عثمانی و ناتوانی عثمانی ها در سرکوب آن با معادلات عادی نظامی بود. پس از اینکه شاهقلی به ناگاه در صحنه نبرد کشته شد، شکست اولیه عثمانی ها به پیروزی آنان انجامید (جی شاو، ۱۳۷۰، ۱۴۶/۱)؛ صدر اعظم عثمانی، حمید علی پاشا هم در این

نبرد کشته شد (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۷۷۴/۱؛ اوزون چارشلی، بی تا، ۲/۲۴۸) و جنبش صفوی با از دست دادن رهبر خود به سرعت در هم شکست.

باندکی بررسی در منابع این نکته جلب توجه می کند که بین دو کشور ایران و عثمانی حتی در مواقعی که با هم درگیر جنگ هم نبوده اند نوعی ارتباط سیاسی سرد حاکم بوده است. برای مثال در سال ۹۱۴ هـ.ق، زمانی که شاه اسماعیل سفیری به دربار سلطان بایزید فرستاد، این سفیر پس از اظهار صلح و صفا و دوستی از بی عدالتی های سلیم که در آن زمان حکومت طربوزان را داشت شکایت نمود؛ زیرا سلطان سلیم از حدود ایران تجاوز کرده و تا ارزنجان و بایری تاختن کرده بود و ابراهیم، برادر شاه اسماعیل را به اسیری برده بود. فرستاده شاه اسماعیل لباس زری دوزی در برداشت، اما باین حال، اذن دست بوسی سلطان را نیافت و فقط به بوسیدن زانوی سلطان مأذون گردید. در مقابل این عمل حقارت آمیز دولت عثمانی با سفیر ایران، وقتی فرستاده سلطان بایزید به دربار صفوی آمد چون فرشی زیر پای خود برای نشستن مهیا ندید و دید که باید مطالب مأموریت خود را ایستاده ادا نماید، بالپوش خود را برکند به زیر خود بگسترد و بر بالای آن نشست، مطالب سفارت خود را بیان نمود. حاضران در مجلس از جسارت او و رحمت پادشاه که دستور قتل او را نداد، تعجب کردند. (پورگشتال، ۱۳۶۷، ج ۱/۷۶۳) در استای همین روابط، زمانی که شاه اسماعیل توانست شیبک خان ازبک را به قتل رساند، سر او را پر از کاه نمود و برای بایزید فرستاد، این در حالی بود که سلطان بایزید با شیبک ازبک رابطه دوستی داشت (ر.ک.، پارسادوست، ۱۳۶۵، ص ۲۲)، اما باز هم دیده می شود برخلاف این روابطه سرد، تلاش هایی برای جلب حسن همجواری و اعتماد متقابل انجام می شد. از جمله وقتی که باقیمانده سپاه شاه قلی خود را به ایران رساندند، اگرچه این طایفه خود را از طرفداران شاه اسماعیل می شمردند، اما شاه نمی توانست تقصیرات بزرگ و ردالت های آنان را به خود هموار کند. بنابراین، وقتی به خدمت شاه رسیدند، حکم شد رؤسای آنان را به مهمانی دعوت نمایند، دو دیگ بسیار بزرگ در دعوت خانه به کار گذاشته به جوش آوردند، مهمانان و مردم خارج چنان می پنداشتند که در آنها طبخ غذا خواهند نمود، اما شاه به رؤسای این افراد که یکی خود را سلطان و دیگری وزیر لقب داده بود،

خطابات سخط‌آمیز فرموده از یاغیگری به دولت خود (چون این افراد در مسیر فرار به سمت ایران در بین راه تبریز، کاروان بزرگی را غارت کرده و هزار نفر را کشته بودند که از جمله آنها عالم بزرگ و معروف ایرانی، شیخ ابراهیم شبستری، با پسرش که ابتدا این پسر را در مقابل این شیخ بزرگوار کشتند) و خیانت به سلطان بایزد و قتل کاروانیان مظلوم، سرزنش و عتاب‌ها کرد و شاه حکم کرد در مقابل تابعین و رفقای آنها به میان دیگرهای مملو از آب جوشان انداخته شوند و تبعه آنها را در میان دسته‌جات قشون قزلباش تقسیم کردند. البته منظور سلطان از این سیاست، تهدید داخله دولت جدید خود هم بود که از ارتکاب فتنه‌جویی بپرهیزند. این اقدام همچنین مانع جنگ‌های خارجی بود. رعایای دولت عثمانی بعد از این سیاست، اقدام به یاغیگری و سرکشی نسبت به پادشاه خود نمی‌نمایند و این در نظر سلطان بایزید دلیل بزرگی بود برای متمایل بودن به حفظ مراتب ظاهری دوستی (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۷۷۵/۱)، اما این تلاش برای حفظ مراتب دوستی در زمان سلیم به رابطه‌ایی خصمانه در عرصه سیاسی و نظامی تبدیل شد.

۲-۲. کشمکش بر سر جانشینی

سلیمان پنج پسر داشت که هر کدام به حکمرانی ایالتی گماشته شده بودند تا آموزش‌های لازم اداری و نظامی لازم را کسب کنند. در راستای همین سیاست در سال ۹۱۵ ه.ق که زلزله عظیمی در استانبول رخ داد و خرابی عظیمی به بار آورد، بعد از ترمیم این خرابی‌ها، ولایات قرامانی، تکه، آماسیه و طرابوزان را به ترتیب به شهنشاه، قرقود، احمد و سلیم واگذار کرد. علاوه بر آن، حکومت بولی را به پسرزاده جوان خود، سلیمان، که در این زمان ۱۶ سال داشت، واگذار نمود (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۷۶۸/۱)؛ زیرا در سنت قوانین عثمانی هر کدام از افراد مذکور می‌توانستند وارث تاج و تخت شوند و لزوماً بزرگ‌ترین فرزند جانشین پدر نمی‌شد بلکه به عقیده ترک‌ها تاج و تخت به کسی می‌رسید که خداوند او را انتخاب کرده باشد و این بدان معنا بود که جانشینی به کسی می‌رسید که پدر، او را برای سلطنت مناسب‌تر بداند یا مال کسی است که در موقع مناسب آن را تصاحب نماید (بریج، ۱۳۶۷، ص ۴۸). شهنشاه و عالم شاه به ترتیب در سال‌های ۹۱۷ و ۹۱۸ ه.ق از دنیا

رفتند و از میان سه پسر باقیمانده، احمد در اداره امور حسن شهرت داشت و در میان مردم محبوب بود و از سیاست‌های پدر در راستای ایجاد صلح و دوستی حمایت می‌کرد و از پشتیبانی بیشتر کارگزاران حکومتی و شخص بایزید برخوردار بود، ولی چون لشکرینی چری به رهبری او در آناتولی شکست‌های پی‌درپی خورده بود با او مخالفت می‌کردند. نامزد مورد توجه علماء، قرقود فرزند دیگر بایزید بود که در دربار پدر بزرگش، محمد فاتح، بزرگ شده بود و در علوم اسلامی و شعر و موسیقی تحصیلات داشت (جی شاو، ۱۳۷۰، ۱۴۷/۱). حمایت علما از او به این دلیل بود که در علم فقه علمش به درجه‌ایی بود که رساله‌ایی در باب مسائل مشتبّه نوشت. به همین دلیل در نظر ادبا و اهل دانش و قضات به اعلا درجه احترام بود و درست به همین دلیل، طوایف ینی چریک و وزرا به دیده حقارت به او می‌نگریستند (پورگستال، ۱۳۶۷، ۷۶۵/۱). او مانند پدرش تمایلات عرفانی و صلح‌طلبانه داشت، اما در بر خورد با شاه قلی توانایی نظامی از خود نشان نداد. (جی شاو، ۱۳۷۰، ۱۴۷/۱) برخلاف این دو، برادر کوچکتر آنها یعنی سلیم، مبارزترین و جنگجوترین فرد در میان برادران بود و به همین دلیل مورد حمایت ینی چری‌ها بود، اما به دلیل طبیعت خشن و بی‌رحم، پدرش و بسیاری از افراد کشور با او مخالف بودند (اوزون چارشلی، بی‌تا، ۲۵۵/۲).

برای مدتی نبرد جاننشینی به صورت رقابت برای کسب حکمرانی نواحی هرچه نزدیک‌تر به استانبول بروز کرد. بایزید در سال ۹۱۳ هـ.ق با دادن حکمرانی آماسیه به احمد تمایل خود برای جاننشینی او را نشان داد و این مورد اعتراض قرقود قرار گرفت و به بهانه زیارت مکه برای جلب حمایت ممالیک برای رسیدن به قدرت به مصر رفت (جی شاو، ۱۳۷۰، ۱۴۷/۱). در مصر از او استقبال بسیار رسمی و شایانی شد، حتی سلطان مملوکی سوار بر اسب شد و از او استقبال نمود. هر دو از اسب به یک‌باره پایین آمدند و همدیگر را در آغوش گرفتند و سلطان مانند پدر، چشمان شاهزاده را بوسید و او هم مانند فرزند، گردن سلطان را بوسید و بعد هم سلطان او را در تخت مهیا شده در پهلوی خودش جاداد، اما به دلیل ملاحظه دوستی بایزید و برای بر هم نخوردن مصالحه بین مصر و عثمانی، قرقود نه اذن زیارت مکه یافت و نه خواهش‌های دیگر او اجابت شد. قرقود هم که از همکاری مصر با خود ناامید شده بود به علی پاشای، صدر اعظم، مکتوبی نوشت و از

مسافرت مکه خود معذرت خواست و درخواست کرد پدرش اجازه دهد به مقرر حکومت خود برگردد (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۷۶۵/۱).

قرقود بعد از موافقت پدرش به آنتالیا بازگشت و مقام قبلی خود را بازیافت و خواستار حکومت آیدین که به استانبول بود، شد که احمد توانست از انجام این امر جلوگیری کند. زمانی که این دو برادر شیوه‌های سنتی رقابت را در پیش گرفته بودند، سلیم روش دیگری در پیش گرفت. او با رهبری نیروهای ینی چری در چندین حمله موفقیت‌آمیز به خاک گرجستان و با دفع شاه اسماعیل که در ارزجان و حوالی آن دست به فعالیت زده بود، توانست پس از قیام شاه‌قلی حمایت گروه ینی چری را جلب نماید (جی شاو، ۱۳۷۰، ۱۴۶/۱؛ اوزون چارشلی، بی‌تا، ۲/۲۵۵). او زمانی که دید پدرش قصد دارد ولایتعهدی را با برادرش احمد بدهد، بدون اذن به کفه که محل حکومت سلیمان بود، رفت و بعضی از نواحی آن سنجاق را به اجاره داد. بایزید به او حکم کرد که به مقرر حکومت خود بازگردد، ولی او به جای اینکه اطاعت نماید در عوض طرابوزان که از مرکز دولت دور بود سنجاقی در اروپا درخواست کرد که به پایتخت نزدیک باشد. او با این درخواست سعی می‌کرد به استانبول نزدیک‌تر باشد تا بتواند پدرش را از استعفا به نفع احمد باز دارد و یا بعد از مرگ پدر، بتواند خود را بهتر به استانبول برساند. او بعد از اینکه سپاه خود را به سمت استانبول حرکت داد طی درخواست‌هایی که از پدر داشت قصد خود برای حرکت سپاه به سمت استانبول را دیدار پدر عنوان کرد (اوزون چارشلی، بی‌تا، ۲/۲۵۷). اما چون درخواست او برای ملاقات با پدر پذیرفته نشد با لشکر به سمت ادرنه حرکت کرد (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۷۷۰/۱).

هنگامی که سپاه او و سلطان بایزید در مقابل هم قرار گرفت با پادرمیانی حاکم روم، بایزید به او وعده داد که تا در قید حیات است ولایتعهدی به احمد داده نشود، علاوه بر آن حکومت سمندره به سلیم واگذار گردد. اما او بین راه، اغتشاش آسیا را بهانه کرد و در منطقه ایی به نام ساگورا توقف کرد و به دستورات بایزید برای بازگشت به ولایت جدید خودش توجه نکرد و با حرکت بایزید به طرف استانبول به طرف ادرنه حرکت کرد و زندانیان آنجا را آزاد نمود، حکومت را تغییر داد و خزانه را تصرف کرد. به تحریک صدر اعظم، علی پاشا و بزرگان دیگر که طرفدار احمد برای جانشینی

بودند، بار دیگر بایزید در رأس سپاهی در مقابل سلیم قرار گرفت و خطاب به سربازان خود گفت: «ای سربازان من که نان و نمک مرا خورده‌اید برسر یاغیان حمله برید و همه را معدوم و منهدم سازید». با شنیدن این کلام ده‌هزار سرباز صدیق عثمانی به سپاه سلیم حمله کردند و حتی سلطان بعد از شکست او افرادی را فرستاد تا کشتی‌های او را آتش بزنند و از فرار او جلوگیری کنند (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۷۷۱/۱، ۷۷۳-۷۷۳).

سلیم به دلیل قدرت افسانه‌ای اسبش (ابرسیاه) جان سالم به در برد و نزد پدر زنش، خان تاتارهای کریمه، پناه برد و در آنجا مشغول جمع‌آوری سپاه شد (بریچ، ۱۳۶۷، ص ۴۹). پدر زنش به او قول داده بود در تصرف تاج و تخت به او کمک نماید (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۷۷۴/۱). در همین زمان، علی پاشا هم که طرفدار احمد بود در جنگ با شاه قلی کشته شد. به همین دلیل احمد که حتی زمان حیات شهنشاه به عنوان ولیعهد پدر تعیین شده بود، سعی کرد به طرف پایتخت رفته پدر را وادار به کناره‌گیری کرده، جای او را بگیرد. این حرکت او شورش یینی‌چریان که طرفدار سلیم بودند را در پی داشت و آنها با طرفداران احمد درگیر شدند. بایزید، کسی را نزد احمد فرستاد و از او خواست از این اقدامات که منجر به ناامنی و آشوب می‌شود دست بردارد، اما او گوش و دماغ فرستاده پدر را برید و نزد او باز پس فرستاد. چون سپاه عثمانی چند مرتبه از شیطان قلی (شاه قلی) شکست خورده بود و این به حساب بی‌کفایتی و تنبلی احمد گذاشته شده بود در نظر مردم و اهالی دولت و ملت از درجه اعتبار ساقط شد (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۷۷۳/۱-۷۷۸). نکته دیگری که در مورد برگشتن اقبال عمومی از او آمده است اینکه احمد بعد از ناامیدی توانایی پدر در حمایت از او بنا به تعبیر کتاب قرون عثمانی در آناتولی مرتد شد و کلاه سرخ قزلباش‌ها را بر سر گذاشت و به جمع‌آوری نیرویی برای تصرف بورسه اقدام کرد و بدین ترتیب حمایت پدرش را هم از دست داد (کین راس، ۱۳۷۳، ص ۱۷۵). حتی اقدام فرمود هم برای رفتن به استانبول به منظور جلب حمایت یینی‌چری‌ها راه به جایی نبرد و یینی‌چریکان به او گفتند که خواهان حکومت سلیم هستند (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۷۷۸/۱).

۲-۳. کناره‌گیری بایزید از قدرت

سلیم در جریان مبارزه برای کسب قدرت از کمک تاتارهای کریمه برخوردار بود و در تلاش برای جانشینی دوبار با پدرش درگیر جنگ شد. در نهایت، نیروهای ینی چری در استانبول بایزید را مجبور به کناره‌گیری از قدرت و رساندن سلیم به حکومت کردند؛ زیرا از نظر آنان فقط سلیم می‌توانست امپراطوری عثمانی را از تهدید شیعه در امان دارد. (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱/۱۴۸) در ماه مارس ۱۵۱۲ سال ۹۱۸ هـ.ق ینی‌چریکان با عریه و همه‌مه سلیم را به ریاست خود خواستند تا در صدد دفع احمد برآیند. سلطان استدعای آنها را قبول کرد و چاپاری نزد سلیم فرستاد و از او خواست به استانبول بیاید. بعد از رسیدن سلیم به پایتخت، بایزید به او پیشنهاد کرد که مبلغ سیصد هزار دوکا به سلیم بدهد و هر سال هم مبلغ دویست هزار دوکا به او برساند مشروط بر اینکه از استانبول برود، اما سلیم نپذیرفت. آنوقت بایزید از سلیم سه خواهش کرد: اول اینکه، تکلیف استعفا بر او نکند و در پادشاهی باشد تا از دنیا برود و سلیم ولیعهد باشد؛ دوم اینکه، خزانه‌دار و خزانه‌های او را از او نگیرند؛ و سوم اینکه، با برادرش احمد آشتی نماید. سلیم به جز مورد آخر دو مورد دیگر وارد کرد و مشغول مقدمات عزل پدر شد (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۱/۷۹). در ۲۵ آوریل ۱۵۱۲ م. ینی‌چریکان و سپاهیان و اهالی استانبول در خدمت وزرا به سرای سلطانی رفتند و در جواب او که بر تخت دراز کشیده بود و علت اجتماع آنها را پرسید، گفتند: «ما پادشاه علیل نمی‌خواهیم» و بایزید در جواب آنها گفت: «من حکومت را به فرزندم سلیم واگذار کردم، خدا به او مبارک گرداند» (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۱/۷۸۰). بایزید بی‌درنگ استانبول را ترک کرد به ید این بود که به زادگاه خود دموتیکا برگردد و سال‌های آخر عمرش را در مراقبه‌ایی زاهدانه سپری کند، اما در میان راه [در ظاهر] به مرگ طبیعی و شاید هم بر اثر دارویی که پزشک به دستور سلیم برای او تجویز کرده بود در ۲۶ مه ۱۵۱۲ م. درگذشت (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱/۱۴۸؛ پورگشتال، ۱۳۶۷، ۱/۷۸۰-۷۸۱).

۲-۴. تثبیت تاج و تخت

سلیم اول، با این آرمان بر تخت نشست که سیاست‌های فعال محمد دوم را در کسب فتوحات جدید از سرگیرد و در واقع آرزوی وی را در تحقق یک امپراتوری جهانی تحقق بخشد. (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۴۸/۱) او برای تثبیت موقعیت خود طبق شرایطی که داشت اقداماتی انجام داد که در این اقدامات به دلیل رفتن ظالمانه‌اش با مخالفان به لغب هراس‌انگیز یاووز معروف شد (ووسنیچ، ۱۳۴۶، ص ۱۶).

۳. اقدامات سلیم عثمانی برای تثبیت قدرت

۱-۳. سیاست دوگانه در قبال ینی‌چری‌ها

چون گروه‌های عمده سیاسی مخالف به قدرت رسیدن او بودند، سعی کرد که اساس حکومت خود را بر هیچ یک از این گروه‌ها نگذارد و به جای آن بر ینی‌چری‌ها تکیه کند. وی در قبال آنان نیز سیاست دوگانه‌ایی را در پیش گرفت. از سویی سعی کرد بدون ایجاد موازنه قدرت با فشار آوردن بر مخالفان با استفاد از قدرت نظامی نیروهای ینی‌چری بر آنان تسلط یابد و از سوی دیگر کوشید با دلجویی از لشکر ینی‌چری و افزایش تعداد سربازان آن تا ۳۵۰۰۰ تن و ازدیاد حقوق و همچنین پرداخت انعام جلوس به آنان و با به‌کارگیری روش‌های مستقیم‌تری چون جایگزینی افسران این لشکر با بردگان خود، آنان را در راه تحقق مقاصدش به‌کارگیرد. (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۴۹/۱)

۲-۳. قتل پدر

در کتاب تاریخ عثمانی و ترکیه جدید این موضوع به همین شکل بیان شده است که بایزید بعد از کناره‌گیری از حکومت به نفع سلیم به امید اینکه سال‌های آخر عمرش را در مراقبه‌ایی زاهدانه سپری کند به سمت زادگاهش حرکت کرد، اما در بین راه در ظاهر به مرگی طبیعی و شاید هم بر اثر داروئی که پزشک وی به دستور سلیم به او تجویز کرده بود، درگذشت (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۴۸/۱) در قرون عثمانی هم این موضوع به همین شکل با تردید بیان شده است، اما هامر پورگشتال ابتدا فوت بایزید را بعد از حرکت به سمت زادگاهش، ناشی از پیری، علیلی و غصه بیان می‌کند، اما بعد

از آن از قول شخصی به نام مناویو از پیش خدمتان بایزید، نقل می‌کند که علت مرگ بایزید این بود که طبیبی یهودی به حکم سلیم سمی قاتل به خورد یزید داده بود. همچنین بیان می‌کند که مورخین ایتالیایی هم این قول را تصدیق کرده‌اند و احتراز مورخین عثمانی از داخل شدن در این مسئله و حالت‌های سلیم در بقیه ایام زندگی مایه تقویت این قول است (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۷۸۱/۱). به نظر می‌رسد با توجه به اینکه بایزید با جانشینی سلیم مؤافق نبود و هنوز احساس خطر از ناحیه برادران او دفع نشده بود، اقدام او به قتل پدر برای تضعیف تهدیدات احتمالی آینده بعید نباشد.

۳-۳. قتل برادران و برادرزادگان

از هشت نفر پسران بایزید، پنج نفر از آنان یعنی عبدالله، محمد، شاهنشاه، عالم‌شاه و محمود در زمان خود بایزید از دنیا رفتند. از عبدالله و محمد نسلی باقی نمانده بود، اما از شاهنشاه پسری به نام محمد و از عالم‌شاه هم پسری به نام عثمان در قید حیات بود. موسی، اورخان و امین پسران محمود بودند. قرقود اولادی نداشت و احمد هم چهار پسر به نام‌های علاءالدین، مراد، سلیمان و عثمان داشت. سلیم هم چند دختر و یک پسر به نام سلیمان داشت. پس در آن زمان دوازده نفر سلطان‌زاده عثمانی بودند. (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۱۵/۲)

سلیم بعد از به قدرت رسیدن، ابتدا با برادران راه مسالمت و آشتی را در پیش گرفت و به قرقود اجازه بازگشت به مانیسا را داد و حکمرانی قونیه را هم به احمد واگذار کرد، اما احمد سهم بیشتری از حکومت می‌طلبید. او خود را سلطان آناتولی می‌نامید و پسرش علاءالدوله را برای تصرف بورسه که در نظر داشت آنجا را پایتخت حکومت خود قرار دهد، اعزام کرد. در پاسخ به این عمل، سلیم تصمیم گرفت تا با از میان بردن نه فقط همه برادران بلکه همچنین برادر زادگانش و سرانجام با قتل همه فرزندان خود به جز جانشین برگزیده‌اش یعنی سلیمان، قدرت خود را تحکیم کند. (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۴۹/۱) علاءالدوله در بورسه ضمن کشتن صوباشی شهر از مردم مال امانی گرفته بود؛ چون لازم بود با این حرکت سریع برخورد شود، سلیم ولیعهد خود سلیمان را به پایتخت

خواند و او را به جای خود قرار داد و برای دفع علاءالدوله و پدرش احمد، عازم آناتولی شد و آنقدر با عجله حرکت کرد که حتی به اختلافی که بین ینی چری‌ها افتاد و کار از گفت‌وگو به زد و خورد کشیده شد، توجهی نکرد. حتی خودش به قصد گرفتن احمد حرکت کرد، اما نتوانست به او برسد (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۲/۸۱۵-۸۱۶).

سلیم برای جلوگیری از خطرات احتمالی برادرزادگانش دستور داد که پنج نفر از آنان را دستگیر و محبوس کردند. این شاهزاده‌ها سه نفر پسران محمود، یک نفر به نام محمد (هفت‌ساله و پسر شاهنشاه) و عثمان پسر عالم‌شاه بودند. سن آنها به جز محمد که هفت‌ساله بود، بین ۱۴ الی ۲۱ بود. وقتی میرغضبان به دستور سلیم کار خود را خواستند، شروع کنند، محمد هفت‌ساله به دامن آنان آویخته، التماس می‌کرد که او را نکشند. او شرط می‌کرد با روزی یک آچه مخارج در کمال صداقت به سلطان خدمت نماید و عثمان هم که جوان رشیدی بود با مقاومت، دست یکی از میرغضبان را شکست و دیگری را از پای در آورد. سلیم که در اتاق مجاور صدای استغاثه برادرزادگان را می‌شنید (کین‌راس، ۱۳۷۳، ص ۱۷۵) نیروی کمکی برای میرغضبان فرستاد و کار را تمام کردند و نعش این پنج شاهزاده را در کنار سلطان مراد ثانی در بورسه دفن کردند (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۲/۸۱۷).

قرقود که تا این زمان با آرامش در ایالت خود بود با شنیدن خبر قتل برادرزادگانش به دست سلیم، جان خود را هم در خطر دید. از این رو، سعی کرد با نوشتن نامه به حکام و ینی چری‌ها آنها را به خود متمایل کند. سلیم در یک عمل غافلگیرانه سعی کرد برادر خود قرقود را شکست داده و اسیر کند؛ اما قرقود هرچند آن زمان موفق به فرار شد، اما چند روز بعد که در مسیر فرار، نوکر صدیق او برای تهیه آذوقه رفته بود زین و بیراق اسب او موجب لو رفتن قرقود و دستگیری او شد. در بورسه وقتی شبانه حکم قتل قرقود را به او نشان دادند، اندکی مهلت خواست و طی نامه‌ای به برادر، او را به خاطر خیانت کاری و منافقی ملامت کرد و روز بعد که نعش قرقود و نامه‌اش را به سلیم نشان دادند، سلیم با تزویر، تظاهر به گریه کرد و حکم کرد که سه‌روز عزاداری کنند و پانزده نفر ترکمن را هم که جای قرقود را یافته بودند و با امید انعام با او نزد سلیم آمده بودند، کشت. احمد که برخور

سلیم با مخالفان را عاری از هرگونه اغماض می‌دید برای حفظ جان پسرانش دو نفر از آنان را به ایران و تحت حمایت پادشاه ایران قرار داد. (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۱۸/۲ - ۸۲۰) قرقود از آماسیه با ۲۵۰۰۰ سوار حرکت کرد و به سوی بورسه رفت و با سپاه سلیم درگیر شد، اما به دست آنان اسیر شد و از آنها خواهش کرد او را زنده نزد برادرش ببرند، سلیم این درخواست او را رد کرد و او قبل از قتل، انگشتر خود را داد تا به سلیم به عنوان یادگار بدهند (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۱۹/۲ - ۸۲۰).

۳-۴. قتل بزرگان سیاسی

سلیم نه تنها در برخورد با رقیبان قدرت خود در خانواده برخوردی قساوت آمیز داشت بلکه بزرگان کشوری و لشگری خور را هم به خاطر کوچک‌ترین تخطی و حتی براساس سوءظن به قتل می‌رساند. دوران زندگی وزرای اعظم کوتاه بود. به دستور او هفت وزیر به همراه مقامات و سرداران بی‌شمار دیگر گردن زده شدند. (کین‌راس، ۱۳۷۳، ص ۱۸۰) برای مثال زمانی که سلیم سعی کرد با فرستادن عده‌ایی به سمت آماسیه برای تحت فشار قرار دادن احمد حرم او را اسیر کند، این خبر از طریق مصطفی پاشای صدر اعظم که متمایل به احمد شده بود به احمد رسانده شد و او این اقدام سلیم را دفع کرد. سلیم از طریق جاسوس یا کشف نامه مصطفی پاشا به احمد، ماجرا را فهمید و بدون درنگ دستور داد او را کشتند (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۱۶/۲). همچنین وقتی در نبرد چالدران، شاه اسماعیل از یک تاکتیک فرسایشی در مقابل سلیم بهره برد و محدوده پیش روی او را خالی از سکنه کرد و زمین‌های کشاورزی را آتش زد و چون در لشکر سلیم آذوقه کم شده بود و سپاه بی‌چری از پیشروی بی‌حاصل خسته شدند و زمزمه برگشتن می‌کردند، سلیم توجه نکرده، دستور داد سپاه طی چهل روز خود را به تبریز برساند. در این زمان همدم پاشا بیگلر بیگی قرامانی، صدر اعظم سلیم که از زمان طفولیت با او بزرگ شده بود، جسارت کرده مخاطرات این اقدام را به عرض رسانید. سلیم از این جسارت بدش آمده و دستور قتل او را صادر کرد و زینل پاشا را جای او نشاند (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۳۸/۲).

بعد از جنگ چالدران هم صدر اعظم دیگر سلطان یعنی احمدپاشا هم به اتهام عدم توانایی در فرونشاندن شورش یینی چری‌ها از کار برکنار و سپس اعدام شد. (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۵۲/۱) براساس این اقدامات او، عبارت «انشاء الله وزیر سلیم شوی» در اصطلاح عامیانه ترکی به عنوان نفرین مضمون شد. در یک اقدام دور اندیشانه، وزرا محتاط عادت کرده بودند هنگامی که به حضور سلطان خوانده می‌شدند، وصیت‌نامه خود را همراه ببرند (کین‌راس، ۱۳۷۳، ص ۱۸۰). سلیم، آنقدر از سرداران لشکرش را به خاطر خطاهای تصویری یا حقیقی و یا شکست در میدان‌های جنگ کشت که هیچ‌کس احساس امنیت نمی‌کرد (بریج آنتونی، ۱۳۶۷، ص ۴۹).

۴. قتل شیعیان

یکی از کارهای هولناک سلیم که از کارهای زشت و وحشت‌انگیز همه سلاطین گذشته و آینده عثمانی بدتر و شدیدتر بود، این بود که به‌واسطه جاسوسان بسیار اسامی اشخاصی را که احتمال داشت شیعه باشند و در مملکت عثمانی ساکن بودند (از سن هفت ساله الی هفتاد ساله) را ثبت و ضبط نمود که عدد آنها به چهل هزار نفر رسیده بود. سلیم همه اینها را به قتل و حبس ابد محکوم کرد. (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۳۳/۲) البته نمی‌توان این اقدام سلیم را فقط اقدامی براساس تعصب مذهبی دانست بلکه با توجه به اینکه شیعیان آناتولی طرفدار خاندان صفوی، پادشاه ایران بودند این اقدام سلیم در راستای از بین بردن احساس خطری بود که آنها برای عثمانی به نفع دولت صفوی می‌کرد که مردم کشورش نیز به همین دید در نتیجه این اقدام او را مانند انوشیروان، پادشاه بزرگ ایران، عادل لقب دادند و سفراء غرب هم به تقلید از مورخین ترک در راپورت‌های خود تعریف کرده‌اند. البته سلیم در غرب به لقب مهیب یاووز هم معروف شد و بعدها در کشورش هم به همین عنوان نامیده شد (بریج ۱۳۶۷، ص ۵۰؛ پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۳۳/۲). اقدام سلیم به کشتار در این شکل وسیع، محدود به شیعیان نبود بلکه او قصد کشتار تمام مسیحیان یونانی ساکن در منطقه آناتولی را هم داشت؛ زیرا قربانی کردن آنها را مورد رضایت حق تعالی می‌دانست، اما فقیه برجسته‌ایی

به نام علی جمالی که ریاست حوزه شریعت اسلامی را برعهده داشت و تنها کسی بود که جرأت می کرد با سلطان مخالفت کند، توانست مسیحیان را نجات دهد (بریج، ۱۳۶۷، ص ۵۱).

۵. عملکرد سیاسی - نظامی سلطان سلیم

۵-۱. روابط سیاسی در غرب

در ابتدای به قدرت رسیدن سلیم، سفرای دولت مجارستان ووندیک، چون رقبای سلیم را از میان رفته و خود او را سلطان قاهر قادر دیدند در کمال گرمی خواستار تجدیدی عهد شدند و سلیم هم به راحتی پیشنهاد آنها را پذیرفت؛ زیرا خیال سلیم مصروف مغرب زمین نبود و هوای یورش به آسیا و فتح بلاد مشرق زمین را سر داشت. (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۲/۸۲۰) گروهی او را به خاطر رویکردی که به شرق داشت نخستین سلطان عثمانی هواخواه یگانگی مسلمین (پان اسلامیت) شمرده و گفته اند که او آینده امپراتوری خویش را به جای اروپا در خاورمیانه مسلمان نشین می جست (ووسنیچ، ۱۳۴۶، ص ۱۶). در پاییز ۹۱۹ هـ ق ایلچی از دولت وندیک به خدمت سلطان مشرف شد و توانست علاوه بر تجدید عهدها، سه یا چهار شرط اضافه به شروط سابقه اضافه نماید که از جمله مقبول بودن شهادت عیسوی هادر مرافعه هایی که بین عیسویان و اتراک واقع می شود و دیگری اذن داشتن سفیر وندیک به توقف مدت چهار سال در دربار عثمانی؛ حال آنکه سابق بر این هر سه سال یک بار تجدید می شد.

زمانی که سفیر وندیک به ادرنه آمد سفیر مجارستان هم در این شهر به دربار سلطان حاضر شد. تجدید متارکه با ایندولت (که قبل از رسیدن نماینده آن به حضور سلیم با عثمانی مشغول جنگ بود) به مدت سه سال تاخت و تاز مجارها را موقوف داشت. (پورگشتال، ۱۳۶۷، ص ۸۲) یک صاحب منصب از واسیلی پادشاه روس به نزد سلیم رفت و پس از عرض تحف و هدایا، پیام پادشاه روس را به سلیم اینگونه ابلاغ کرد: «پدران ما با یکدیگر به طور برادری زندگی کردند، ما که پسران آنها هستیم چرا باید در این کار پیروی آنها ننماییم؟». به ایلچی روس از طرف پادشاه خودش سفارش شده بود که در مقابل سلطان عثمانی سر فرود نیاورد، بلکه دستها را روی سینه بگذارد

و اگر سلطان در احوالپرسی پادشاه روس سبقت ننماید او نیز از جانب پادشاه روس در مقام احوالپرسی سلطان نیاید (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۲۲/۱). تلاش‌های تزار روس، واسیلی سوم، برای برقراری روابط دوستانه با عثمانی به شکست انجامید و دلیل آن بیشتر مخالفت‌های خان‌های کریمه بود که در برابر پیشروی روس‌ها مقاومت می‌کردند. به‌جای آن، خان جدید کریمه، محمدگرای در انجام هر اقدامی آزاد گذاشته شد و او تهاجمات شدیدی را به داخل روسیه و همچنین قلمرو لهستان آغاز کرد و با خان‌های غازان معاهده‌ایی برقرار کرد که به‌موجب آن محمد می‌بایست قلمرو آنان را در برابر هجوم واسلی حمایت کند (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۵۰/۱).

۵-۲. روابط سیاسی در شرق

از بین دو قدرت مطرح شرق آن زمان، بعد از به قدرت رسیدن سلیم همزمان با رسیدن نمایندگان کشورهای غربی برای عرض تبریک به او، نماینده سلطان غانصوه غوری مملوکی در شهر ادرنه به حضور سلطان رسید؛ با اتباع زیاد و هدایای نفیسه که از امتعه هندوستان بودند. (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۲۱/۲) عکس‌العمل ایران در قبال به قدرت رسیدن سلیم فرق می‌کرد؛ زیرا شاه اسماعیل در جنگ سلیم با برادرانش اظهار حمایت از احمد می‌نمود به همین لحاظ سفیر با احتشامی که دو بیست نفر همراه داشت با ده زنجیر یوز، نزد سلطان مصر فرستاد و خواست او را در جنگ علیه سلیم با خود همراه کند. همین‌که سلیم به قدرت رسید، احمد برادر او دو نفر از فرزندان خود را برای حفظ جان‌شان نزد شاه اسماعیل صفوی به ایران فرستاد. حضور سفرای وندیک، مجارستان، مصر و روس و تهنیت‌گویی آنها از جانب پادشاهانشان، غیبت ایران و بی‌اعتنایی شاه اسماعیل در قبال قدرت‌گیری سلطان سلیم را بیشتر اسباب رنجش سلطان کرد و در قلب او مؤثر واقع شد (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۲۳/۲).

با وجود مواضعی که شاه اسماعیل در قبال به قدرت رسیدن سلیم اتخاذ کرده بود و تنفری که سلیم از شیعیان داشت، طبیعی بود که سلیم بعد از به قدرت رسیدن، تصمیم به حمله به قلمرو صفوی بگیرد، اما در مسیر حرکت به سمت ایران به‌منظور حمله نظامی چند نامه تند به شاه

اسماعیل صفوی فرستاد که حاکی از عزم جدی و بدون انعطاف سلیم برای حمله به ایران است. در نامه اول سلیم سعی کرد با توهین و تحقیر پادشاه ایران، او را تحریک کرده و در تصمیم به شروع یک منازعه نظامی با خود همراه کند. در همان روز یک نامه به فرخ‌شاه بگ هم نوشت و او را از متابعت شاه ایران منع و تحذیر نمود (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۲/۸۳۵)، اما عکس‌العمل آرام و دور از انتظار شاه ایران که نامه سلطان سلیم را بدون جواب گذاشت، او را وادار به اتخاذ مواضع تندتری در قبال شاه اسماعیل کرد. همراه نامه دوم خود، محض استهزاء شاه ایران برای او هدایایی که مختص مشایخ و درویش بود مانند خرقة و عصا و خلال، همراه نامه ارسال کرد. (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۲/۸۳۶) سلیم نامه سوم به شاه اسماعیل را به زبان ترکی و از ارزنجان نوشت. ضمن این نامه به شاه اسماعیل نوشت: «... غلط بزرگی است مرد خطاب کردن به کسانی که سلامت نفس خود را در ظلمت‌های گمنامی می‌دانند و آنهایی که از مرگ فرار می‌کنند شایسته نیست شمشیر به کمر بسته سوار اسب شوند». در ادامه او را وادار به حضور در جبهه جنگ کرد.

وقتی سپاه سلیم در محلی موسوم به چمن، اردو زده بود، فرستاده سلطان اسماعیل با جواب سه‌نامه سلیم، وارد اردوگاه سلیم شد و یک حقه طلا مملو از معجون به رسم هدیه آورد. در این نامه شاه اسماعیل با عبارات معقولانه، مؤدبانه با تشخص، از سبب جنگ اظهار بی‌اطلاعی کرده و اصرار بر باقی ماندن مراتب صلح و دوستی فی‌مابین می‌کند و علاوه بر آن اظهار می‌دارد که مطالبی که در نامه از قول سلیم نگاشته شده بود به هیچ‌وجه شایسته شأن سلطان نبوده به سخن پادشاهان شباهت نداشت. یقین است نگارنده نامه به خوردن تریاک عادی نبوده و آن عبارات از روی کیف تریاک به رشته تحریر درآمده است و ما نیز به همین ملاحظه در حقه طلا به توسط فرستاده خودمان، شاه قلی، معجون مخصوص از برای او فرستادیم. این جواب چنان سلیم را به هیجان آورد و عصبانی کرد که فرمان داد فرستاده شاه اسماعیل را با شمشیر تکه تکه کردند. (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۲/۸۳۴-۸۳۸) در نامه مذکور، شاه اسماعیل آمادگی خود را بیان کرد. در نامه چهارم که سلیم برای شاه اسماعیل از طریق دو اسیر ایرانی فرستاد، سعی کرد جریان حقه تریاک در جواب شاه اسماعیل را تلافی کند و سعی کرد با عباراتی، غیرت سربازی شاه ایران را تحریک کند.

از جمله به او نوشت: «کارهای بزرگی که از تو به ظهور رسیده همه تزویر و حيله بازی بوده است. مداوا و معالجه‌ای برای بی‌غیرتی خود بکن».

سلیم چهل هزار نفر از سپاه خود را که عجزه و معلولین هم بین آنها بودند در منطقه‌ای بین سیواس و قیصریه گذاشته بود که هم ولایات آن حدود را محافظت نمایند و هم موجب وسعت بشود؛ زیرا که عساکر سلطان از همین مکان دچار کمبود و تنگی آذوقه شده بود. سلیم این نکته را در نامه چهارم به شاه اسماعیل اطلاع داد و آن را ناشی از ملاحظه خودش در حق شاه ایران توصیف کرد و گفت: «من به ملاحظه ضعف قلب تو، چهل هزار لشکر زبده خود را در حوالی قیصریه گذاشتم تا بیم و هراس تو کمتر شود. اگر تو باز هم خود را در بیغوله‌های ظلمانی ترس و بیم پنهان کنی، پس روا نیست که خود را از مردان علم محسوب داری. به جای مغفر مردان جامه زنان اختیار کن و در عوض زره، شمسه (چتر کوچکی که زنان برای جلوگیری از تابش آفتاب جلو صورت خود می‌گرفتند) به دست گیر» (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۳۹/۲).

۶. نبردهای سلطان سلیم

۱-۶. جنگ با ایران (نبرد چالدران)

سلیم از ابتدا با سیاست مسامحه پدرش با شیعیان در آناتولی مخالف بود و حتی زمان حکمرانی در طرابوزان هم حملاتی را علیه ایران انجام داده بود که منجر به اسارت برادر شاه اسماعیل شده بود و در یک ارسال سفیر از طرف ایران به دربار عثمانی از حمله او به ایران مراتب اعتراض شاه ایران به اطلاع بایزید سلطان عثمانی رسانده شد. بعد از به قدرت رسیدن نیز این سیاست را با شدت و حدت بیشتری ادامه داد و بعد از فراغت از کشتار شیعیان در مملکت خود به فکر دفع شیعه‌های خارجی در محدوده ایران افتاد. به همین دلیل در سال ۹۲۰هـ.ق به سمت قلمرو ایران حرکت کرد. صفویان از درگیر شدن در جنگی مستقیم اجتناب کردند و با اذعان به برتری نظامی سلیم بر این امید بودند که سلطان را در نواحی کوهستانی شمالی ایران به دام اندازند؛ زیرا مشکلات مربوط به عوارض زمین و همچنین تدارک نیروها امکان داشت در موازنه قدرت مؤثر

باشد. او به تبعیت از سیاست زمین سوخته به پشت مرزهایش عقب نشست، اما در نهایت وادار شد در دره چالدران به نبردی تن در دهد؛ (کین راس، ۱۳۷۳، ص ۱۷۸) زیرا قبایل قزلباش که از طرف عثمانی‌ها به بزدلی متهم شده بودند به شاه برای شروع جنگ اصرار می‌کردند تا بتوانند از حیثیت خود دفاع کنند (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۵۱/۱).

چه بسا اگر اصرار قزلباش‌ها نبود شاه اسماعیل باز هم نبرد با سلیم را به تأخیر می‌انداخت. در این جنگ شاه اسماعیل شکست خورد و به سختی مجروح شد و با فداکاری چند تن از افرادش توانست فرار کند و به تبریز عقب‌نشینی نماید و چون از آنجا هم در قبال پیشروی سلیم مطمئن نبود، به سمت دره‌گزین روانه گردید. (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۵۱/۱؛ پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۴۵/۲) تبریز توسط سلیم اشغال شد و هزاران نفر از بازرگانان، صنعت‌گران و دانشمندان آن به استانبول منتقل شدند (کین راس، ۱۳۷۳، ص ۱۷۸؛ جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۵۱/۲) و فتح‌نامه تبریز را از همان تبریز برای پسرش سلیمان که حاکم ادرنه بود و برای خان قرم و سلطان مصر و رئیس جمهوری دولت ونдіک فرستاد (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۴۷/۲). سلیم بعد از اشغال تبریز چون دید، نمی‌تواند به کشتار قزلباش‌ها در اطراف ادامه دهد به قره‌باغ در قفقاز که محل خوبی برای اردوهای عشایر چنگیز و تیمور بود، عقب نشست، به این امید که در سال آینده بتواند حمله نموده و همه ایران را تسخیر کند (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۵۱/۲). هامر پورگشتال علت عقب‌نشینی سلیم از تبریز را عداوت فطری اهل آنجا با اهل تسنن و عدم احساس امنیت سلیم به دلیل نزدیک بودن شاه اسماعیل بیان کرده است (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۴۷/۲). اشغال دوباره تبریز از سوی شاه اسماعیل صفوی، همراه با مشکلات مداوم تدارک سپاهیان و خستگی روحی آنان، سلطان سلیم را واداشت که لشکر خود را به آناطولی بازگرداند (جی‌شاو، ۱۵۱/۱).

در کتاب هامر این مطلب با ذکر جزئیات بیشتری ذکر شده است و به شوش بینی چری‌ها در کنار رودخانه ارس اشاره کرده است؛ زیرا سلیم قصد داشت با عبور از این رودخانه، زمستان را در کنار ولایات پرآب و علف آنجا قشلاق نماید، اما بینی چری‌ها هنگام عبور از این رودخانه پاره‌های لباس خود را به نیزه کرده و به سلیم نشان دادند. حتی اعتراض به حدی بالاگرفت که چادر

سلطان را به ضرب گلوله سوراخ کردند و سلیم در ظاهر مجبور به تمکین شد. (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۴۸/۲) سلیم بعداً یعنی در ۴ مارس ۹۲۱م تصفیه کاملی میان سران اصلی ینی چری به راه انداخت و با گماردن بردگان خود به جای آنان این لشکر را دوباره به صورت یک اهرم قدرت در خدمت گرفت (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ص ۱۵۲).

در زمستان همان سال شاه اسماعیل سفرایی باحشمت از جمله یکی از فقهای بزرگ ایران را با تحف و هدایای بسیار نزد سلیم فرستاد تا ضمن عقد معاهده صلح بین ایران و عثمانی، حرم شاهی (یکی از همسران شاه اسماعیل) را که در جنگ چالدران اسیر شده بود، آزاد نماید. سلیم برخلاف عرف معمول سیاسی آن زمان این سفرا را زندانی کرد و عوض اینکه حرم شاهی را مرخص کند، برخلاف قانون شریعت اسلام که هرگز به هیچ فاتح اذن نداده که در بلاد مفتوحه زنهایی معقوده مسلمان را تصرف نماید، سلیم بدون ملاحظه ملت و مذهب حرم شاه، او را به ازدواج نویسنده عالم، فاضل و فصیح خود یعنی، تاجی‌زاده جعفر چلبی درآورد. حتی مورخین عثمانی هم در این زمینه در مقام پرده پوشی بر نیامدند؛ اگرچه قتل اسرای ایرانی را به اسم اهل بدعت و روافض جایز دانستند. (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۵۱/۱)

۶-۲. فتوحات در آناتولی شرقی و نبرد تورناداغ

علاءالدوله ذوالقدر، امیر ذوالقدر در جنگ چالدران از بیم آنکه پیروزی عثمانی بر صفویان، زوال آنان را هم به دنبال دارد از کمک به عثمانی‌ها سر باز زده بود (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ص ۱۵۰) و به دلیل مضایقه کردن علاءالدوله از دادن سوار امدادی در یورش به ایران، سلطان سلیم کینه او را به دل گرفته بود. (پورگشتال، ۱۳۶۷، ۸۵۴/۲) سلیم بعد از نبرد چالدران به منظور تحکیم حکومت خود در آناتولی شرقی، نخست یک ولایت جدید مرزی ایجاد کرد و حکمرانی آنجا را به بی‌یقلی پاشا با مأموریت سرکوب بقایای طرفداران صفوی و فتح آخرین نواحی آناتولی که در حوزه حکومت عثمانی نبودند، سپرد. او ابتدا قلعه کماخ را که قبلاً در دست قزلباش‌ها بود طی نبردی مهم تصرف کرد. چون تصرف آنجا ارتباط بین سیواس و ارز روم را تهدید می‌کرد در واکنش به این فتح، بین

ممالیک و صفوی و امیر نشین ذوالقدر اتحادی صورت گرفت، اما هیچ کدام جرأت آشکارا وارد عمل شدن را نداشتند. سلیم با استفاده از این فرصت در وهله نخست کوچک‌ترین متحد یعنی، امیر نشین ذوالقدر را مورد توجه قرار داد و این علاوه بر آن بود که سلیم به دلیل پیش گفته از این امیر نشین کینه داشت. به همین دلایل با استفاده از وجود یک شاهزاده ناراضی در نبرد تورناداغ آنها را شکست داد و بعد از این رخداد، برخی از خاندان ذوالقدر اعدام و برخی به خدمت دولت عثمانی درآمدند. به این ترتیب در حالی که با نبرد چالدران حکومت عثمانی در آناتولی شرقی تثبیت شد، نبرد تورناداغ، نظارت نهایی بر کلیکیه را در اختیار عثمانی ها قرار داد و راه را برای حمله به ممالیک هموار کرد.

منطقه دیگری که مورد توجه سلیم قرار گرفت کردستان بود بخشی از این منطقه از دریاچه ارومیه تا فرات و بخشی دیگر در آذربایجان و قسمتی نیز در آناتولی گسترش می‌یافت. روسای فئودال و سنی کرد، اقتدار صفویان را پذیرفته بودند، اما بعد از جنگ چالدران ادعای استقلال کردند و سلیم که می‌دانست هر اقدامی برای پیروزی بر آنها نیروی بسیار زیادی می‌خواهد فقط به حمایت مالی و نظامی رؤسای کرد پرداخت و آنها هم وفاداری خود را به سلیم اعلام کردند و در سراسر منطقه آناتولی به حمایت از عثمانی‌ها و اهل سنت به تبلیغ پرداختند. در رأس کردها ادریس بدلیسی بود که توانست برخلاف مقاومت صفویان، دیار بکر و ماردین را تصرف کند. به این ترتیب اقتدار عثمانی جایگزین اقتدار صفوی شد و بیگ‌های محلی مانند گذشته در اداره امور مستقل ماندند. (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۵۴/۲) فتوحات در آناتولی شرقی نتایجی را به دنبال داشت. با این فتوحات برای عثمانی این امکان فراهم شد که بر راه‌های اصلی استراتژیک که از آناتولی منشعب می‌شد و تا قفقاز، سوریه و ایران ادامه می‌یافت، نظارت یابد. سلیم امکان یافت تا خطوط دفاعی را سازمان دهد و حملاتی را به داخل این نواحی تدارک ببیند. همچنین نظارت بر راه‌های تجاری بین‌المللی که ابریشم ایران و کالاهای دیگر شرق را از طریق تبریز به حلب و بوسرا می‌رساند، برای عثمانی‌ها منابع جدید و مهم تولید درآمد شد و به سلیم امکان داد که در موقع لزوم، تجارت پررونق ابریشم ایران به غرب را قطع کند. پس از فتوحات در آناتولی شرقی، عثمانی با نظارت بر

راه‌های دستیابی ممالیک به منطقه اصلی به دست آوردن برده در قفقاز، می‌توانست در این دوره حساس، از ابعاد مختلف آنها را تحت فشار قرار دهد (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۵۴/۲).

۶-۳. نبرد با ممالیک (نبرد مرج دابق)

ناتوانی سلیم در بهره‌گیری از پیروزی چالدران و مشکلاتی که طی نبرد با آن موجه شد، وی را متقاعد کرد که پیش از آنکه بار دیگر علیه صفویان وارد عمل شود مخالفان را تصفیه کند و ممالیک را که حضور نظامی‌شان در سوریه - حتی برخلاف دوستی آنان - تهدیدی برای عثمانی بود از میان بردارد. (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ص ۱۵۲) ممالیک در آن زمان از دوسو متکی به حمایت عثمانی‌ها بودند. از سویی از جانب خطری که از طرف صفویان آنها را تهدید می‌کرد و از سوی دیگر از جانب پرتقالی‌ها (کین‌راس، ۱۳۷۳، ص ۱۷۸)؛ زیرا پرتقالی‌ها سعی داشتند راه‌های تجارت بین هند و اروپا را تحت فشار قرار دهند تا از همه راه‌های آبی اطراف آفریقای جنوبی استفاده کنند. راه‌هایی که تحت نظارت پرتقال بود. سلیم در واکنش به تحرکات پرتقالی‌ها، وسایل جنگی از قبیل، توپ، باروت، برخی امکانات دریایی و شماری از سازندگان کشتی و دریانوردان خود را به قلمرو ممالیک فرستاد، ولی برخلاف این حمایت‌ها ممالیک نگران چشمداشت سلیم به سرزمین خود بودند به همین دلیل در نبرد چالدران بی‌طرف ماندند.

در بهار سال ۹۲۲هـ.ق لشکر آتولی حرکت کرد و ممالیک برای ترس از اینکه مقصد این لشکرکشی سوریه باشد، سپاه خود را در واکنش به این لشکرکشی پس از عبور از فرات، به سوی کوه‌های توروس حرکت دادند. بسیاری از ممالیک تحت رهبری حاکم حلب، خایریگ که از قبل با استانبول در تماس بود، پنهانی به سلیم نامه نوشتند که در صورت حمله به سوریه به شرط کسب مقام‌های عالی و درآمد‌های کلان، آماده حمایت از عثمانی می‌باشند. همین خیانت باعث شد که وقتی در ۲۸ جولای ۹۲۲ سلیم سپاه خود را به سمت قلمرو ممالیک حرکت داد، حکومت ممالیک با سرعتی شگفت‌آور توسط سلیم تسخیر شود و تنها جنگ مهم بین آنها در ۲۴ اوت ۹۲۲ جنگ مرج دابق در نزدیکی حلب بود، اتفاق افتاد و در آن عثمانی پیروز میدان بود و وغانصوه

غوری، رهبر مالیک، در این جنگ کشته شد و مصری‌ها رهبر دیگری به نام تومان بیگ (تومان بای) را برای خود برگزیدند. (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۵۴/۱-۱۵۶) سلیم بعد از نبرد مرج‌دابق وارد حلب شد و در این شهر مورد استقبال المتوکل علی‌بن‌علی الله، خلیفه عباسی که همراه سلطان قانصوه غوری به حلب آمده بود و در آنجا مانده بود، قرار گرفت. در این شهر به نام سلیم خطبه خوانده شد و لقب خادمین حرمین شریفین که تا قبل از آن خاص ممالیک به دلیل سیادت بر حجاز بود به سلیم داده شد (احمد یاقی، بی‌تا، ص ۵۵).

لشکر عثمانی با همه تجهیزات نظامی و عده و ابزار جنگی، فقط پنج‌روز طول کشید تا از شبه‌جزیره سینا عبور کند و قصد داشت مصر را بدون ویرانی تصرف کنند، ولی تومان بیگ با یک سلسله جنگ‌های چریکی که سه‌روز طول کشید باعث تخریب بخشی از شهر و کشته شدن هزاران تن شد. تومان بیگ (تومان بای) در ۱۳ آوریل ۹۲۳ دستگیر و اعدام شد. به این ترتیب سلسله ممالک مصر برافتاد (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۵۷/۱) بعد از ورود سلیم به قاهره امرا و رؤسای بزرگ قبایل و نماینده شریف‌مکه به استقبال او آمدند. آمدن پسر شریف‌مکه نزد سلیم به معنای پذیرش سلطه عثمانی‌ها بر حرمین شریفین بود و سلیم هم با پذیرش وضعیت سابق شرفای مکه، شریف را به عنوان حاکم حجاز تعیین کرد (احمد یاقی، بی‌تا، ص ۵۶).

بعد از این است که نظر منابع در مورد انتقال یا عدم انتقال خلافت از خاندان عباسیان مصر که در رأس آنان متوکل عباسی بود، اختلاف است که آیا خلیفه عباسی بعد از فتح مصر خلافت را به سلیم واگذار کرد و یا همراه با سلیم به استانبول رفت تا در آنجا عثمانی‌ها به جای ممالیک، آنها را دستاویز سیاست‌های خود قرار دهند. (احمد یاقی، بی‌تا، ص ۵۷) آنچه در منابع به وضوح به آن اشاره شده است، این است که بعد از این فتح، سلطان سلیم، رأیت و ردای پیامبر ﷺ را به استانبول منتقل کرد؛ یادگار مقدسی که تصاحب آن نمودار مقام سلاطین به عنوان محافظان اماکن مقدسی چون مکه و مدینه و راه‌های زیارتی حجاز و اسلام به طور کلی بود (کین راس، ۱۳۷۳، ص ۱۷۹). البته رسول جعفریان، مترجم کتاب دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال در پاورقی این کتاب آورده است که در یادداشت‌های حیدر چلبی که گزارش روزانه فتح مصر را نگاشته است،

شرح واگذاری خلافت عباسی به سلطان سلیم در قاهره و بیعت حاضرین با او به عنوان خلیفه اسلامی را آورده است (احمدیاقی، بی تا، ص ۵۶). بدین ترتیب سلیم با تسخیر مصر امتیازات اقتصادی و سوق الجیشی بسیاری برای امپراتوری عثمانی فراهم کرد (ووسنیچ، ۱۳۴۶، ص ۱۵).

۴-۶. سرکوب جنبش جلالی ها

بروز مشکلات جدید در میان ترکمن های آناتولی شرقی، تنها نگرانی سلیم در سال های آخر حکومتش بود؛ زیرا ترکمن ها از زمانی که حمایت مستقیم صفویان از آنها متوقف شده بود، هنوز ناخشنود بودند و به چند دلیل با حکومت مرکزی عثمانی مخالفت می کردند که عبارتند از: از تلاش های حکومت مرکزی برای گسترش نفوذ خود به مناطقی بود که از دیر باز آزادانه مورد هجوم و غارت آنان قرار می گرفت، خشمگین بودند؛ اعتقادات مذهبی غیررسمی آنان که لاقفل تا اندازه ایی نشانی از خواست آنان مبنی بر استقلال سیاسی بود، ترکمن ها را واداشت که با گسترش نهادهای عقیدتی رسمی که دولت عثمانی بر آنها استوار بود به مخالفت برخیزند؛ کشتار خونینی که عثمانی ها از طرفداران صفوی ترکمن ها به راه انداختند، خشم و ناخشنودی آنان را افزون کرد. به همین دلیل در سال ۱۵۱۹/۹۲۶م در نزدیکی توقات، شورش عشایری به وقوع پیوست که رهبر آن شخصی به نام جلال از مبلغان صفوی بود. جلال برای رهایی از انقیاد سلیم، درست وقتی که سلیم در مصر بود، پیروان زیادی در اطراف خود گرد آورد. او مدعی بود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در قاهره ظهور خواهد کرد. جلال با این ادعا کشاورزان و عناصر ناراضی شهر را که از تحمیل مالیات های سلطان سلیم ناراضی بودند به خود جلب کرد. او در ابتدای حرکت خود موفقیت های زیادی کسب کرد، اما در نهایت لشگرش در برابر هجوم ینی چری ها تار و مار شد و هزاران تن از افرادش به قتل رسیدند؛ نام جلال باقی ماند و پس از آن طی دو قرن بعد، همه جنبش های مخالف در آناتولی به همین نام خوانده می شد. (جی شاو، ۱۵۹/۱)

۵-۶. اصلاحات سلطان سلیم

سلیم طی دو مرحله در زمان حکومتش دست به اصلاحاتی زد که عبارتند از:

اول) زمانی که در آناتولی شرقی به فتوحات پرداخته بود. بعد از اینکه شخصی به نام ادریس بدلیسی را مسئول فتوحات در شرق آناتولی کرد، ترجیح داد که خود مدتی در استانبول بماند و به اصلاحاتی در نظام کشوری و لشکری خود اقدام نماید از جمله اینکه در ادامه اقدامات پدر، به تجدید و تقویت حکومت و ارتش پرداخت. همچنین در حوزه اقدامات اداری به تنظیم نظام قضایی پرداخت و قوانین جدیدی به قوانین جنایی افزود و برای هر ایالت قضات و کارمندان را از سوی حکومت مأمور کرد تا با ابزار مؤثری که در اختیار داشتند، احکام خود را اعمال کنند. سلیم همچنین کوشید تجارت امپراطوری را گسترش دهد. در همین زمینه او حکمران مملوک حلب، خایریک را واداشت که کاروان‌های بین‌المللی خود را به جای آنکه به سمت جنوب و مصر بفرستد به سمت شمال و داخل آناتولی اعزام کند و همچنین صدور همه کالاهای تجاری به ایران و مصر را هم متوقف کرد. سلیم فقط زمانی که احساس کرد که این اقدامات نتایج مؤفقت‌آمیزی داشته‌اند، استانبول را به قصد لشکرکشی جدیدی به شرق ترک کرد. (جی شاو، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۱۵۴)

دوم) مرحله دوم اصلاحات سلیم زمانی بود که او با فتح مصر و ایجاد صلح در شرق به استانبول بازگشت. اصلاحات سلیم در این دوران بیشتر رویکرد نظامی داشت. او با تعمیم نظام سربازگیری دوشیرمه و با تأسیس مرکز آموزشی جدیدی به نام غلظه‌سرای به منظور آموزش جوانانی که به قصر وی فرستاده می‌شدند، توسعه پادگان‌های کوچک و محدودی که قبلاً در قصر توپ‌قاپی و قصر سلطنتی در ادرنه مستقر بودند، لشکرینی چری را گسترش داد. برای این مرکز آموزشی، ساختمان‌های جدید و مجللی در ارتفاعات غلظه بنا کرد که دارای یک مسجد، مدرسه، چند سربازخانه و آشپزخانه بود. این مرکز تبلور شیوه زندگی اسلامی و نخستین سکونتگاه وسیع مسلمانان در محلی بیرون از استانبول بود. او همچنین برای جوانان دوشیرمه یک نظام دقیق طبقه‌بندی و آموزشی ایجاد کرد، به گونه‌ایی که بهترین آنان برای خدمت در قصر انتخاب می‌شدند و بقیه آنان به لشکر قاپوقولیو برای کسب آمادگی جسمی به آناتولی اعزام می‌شدند. سلیم، انتقال مرکز حکومت عثمانی از ادرنه به استانبول را تکمیل کرد؛ زیرا پس از انتقال مرکز هنوز سازمان‌های دولتی در ادرنه باقی مانده بود و به این ترتیب چون با ورود زنان حرمسرا، کاتبان

درباری، سربازان و دیگر افراد دربار به کاخ توپ‌قایی، این کاخ بسیار شلوغ شد، قصر کوچک جدیدی به نام یالی‌کوشک در سواحل دریای مرمره بنا شد که این قصرخلوتگاه ویژه سلطان با سوگلی‌های خاص او بود.

در زمان سلیم کوشش‌های زیادی شد که ناوگان جدیدی ساخته شود که بتواند با استفاده از پیروزی بایزید بر ونیز و حرکت به سوی مدیترانه غربی، علیه خاندان هابسبورگ اسپانیا و فرانسه وارد عمل شود و همچنین بتوانند به محدودیت‌های ایجاد شده به دست پرتغالی‌ها در دریای شرق که پس از پیروزی عثمانی‌ها خسارت سنگینی بر جهان عرب تحمیل کرده بود، خاتمه دهد. از این رو، یک کارگاه کشتی‌سازی جدید و مهمی در خلیج شاخ زریں استانبول واقع در محلی به نام قاسم پاشا احداث شد و به جز افسران و کشتی‌سازان که در آن موقع در اختیار بودند، فرمانده ناوگان ممالیک در دریای سرخ به نام سلیمان رئیس و فرماندهان و صنعتگرانش به استانبول منتقل شدند. علاوه بر آن در سواحل مدیترانه و دریای سیاه به دنبال دریانوردان باتجربه جستجو شد و بسیاری از غنائم به دست آمده از پیروزی عثمانی‌ها در مصر، صرف ساختن کشتی‌ها و آموزش و سازماندهی افراد شد. (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۵۹/۱)

۷. وفات سلطان سلیم

در ۱۸ جولای سال ۱۵۲۰/۹۲۰م. سلیم از استانبول عزم ادرنه کرد که منابع درمورد مقصد او وحدت نظر ندارند. گروهی می‌گویند که قصد او حمله به مجارستان در پاسخ به حملات مرزی مجارها بوده و برخی دیگر قصد او را حمله به جزیره رودس و یا قبرس و یا درگیری با یک ناوگان صلیبی که پاپ به راه انداخته بود. به هر حال او در ظاهر پیش از حرکت از استانبول مبتلا به کمر درد بوده است. وی به روستای سرت در نزدیکی چرلو که رسید، دیگر نتوانست به راه خود ادامه دهد. سلطان سلیم در آن منطقه سخت بیمار شد و سرانجام در ۲۱ سپتامبر ۱۵۲۰/۹۲۷ در اثر بیماری کفگیرک و یا مطابق آنچه در برخی منابع گفته‌اند بر اثر طاعون و یا سرطان درگذشت. بدینسان زندگی یکی از بزرگترین فاتحان تاریخ سپری شد. (جی‌شاو، ۱۳۷۰، ۱۶۰/۱) او هنگام مرگش کشور

بائباتی با سپاهی نیرومند و خزانه ثروتمند را به پسرش سلیمان سپرد. در میان بازماندگان اورقابتی نیفتاد و این سرآغاز نویدبخشی برای سلطنت سلیمان بود (ووسنیچ، ۱۳۴۶، ص ۱۶).

۸. نتیجه‌گیری

سلیم فرزند بایزید دوم در سال ۸۷۵ هـ. ق به دنیا آمد. وی برای به دست آوردن قدرت با حمایت قوای بینی چری و پدرزنش و طی لشکرکشی‌هایی علیه پدرش، موفق شد او را وادار به واگذاری قدرت کند. سلیم، برای تثبیت قدرت خود پدرش را به قتل رساند و پس از مدتی تمامی برادران و برادرزادگانش را کشت. وی در صورت بروز کوچک‌ترین مقاومت و مخالفتی از سوی بزرگان سیاسی و وزیران، بدون تردید دستور قتل آنان را می‌داد. وی چهل هزار نفر از شیعیان را در ممالک عثمانی قتل عام کرد. سلطان سلیم به جز روسیه با باقی دولت‌های اروپایی سازش کرد، گویا وی علاقه‌ای به فتح و پیشروی به سوی اروپا و غرب نداشت بلکه بیشتر در فکر پیشروی به شرق بود. وی در همین راستا با ایران و ممالیک وارد نبرد شد که در نتیجه نبرد با ممالیک آنها را از بین برد و از سوی خلیفه عباسی لقب «خادم حرمین الشریفین» را گرفت.

سلطان سلیم پس از هشت سال حکومت، در سال ۹۲۷ هـ. ق از دنیا رفت و حکومت را به پسرش سلیمان سپرد.

فهرست منابع

۱. احمدی‌اقی، اسماعیل (بی‌تا). دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال. مترجم: جعفریان، رسول. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۲. اوزون چارشلی، اسماعیل حقی (بی‌تا). تاریخ عثمانی. قم: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳. آنتونی، بریج، و باشکوه، سلیمان (۱۳۶۷). محمد حسین آریا. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۴. پارسادوست، منوچهر (۱۳۶۵). روابط تاریخی و حقوقی ایران، عثمانی و عراق. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۵. پورگشتال، هامر (۱۳۶۷). تاریخ امپراطوری عثمانی. تهران: انتشارات زرین.
۶. جی‌شاو، استانفورد (۱۳۷۰). تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید. مترجم: رمضان زاده، محمود. مشهد: آستان قدس رضوی.
۷. کین‌راس، لرد (۱۳۷۳). قرون عثمانی. مترجم: ستاری، پروانه. تهران: کهکشان.
۸. ووسنیچ، وین (۱۳۴۶). تاریخ امپراطوری عثمانی. مترجم: آذری، سهیل. تهران: کتابفروشی تهران.